

1-Review

Context

راستی، چند وقته روی این پروژه داری کار می کنی؟

By the way, how long have you been working on this project?

چطور مگه؟

Why is that?

متوجه نشدم این پروژه مال توست.

I didn't realize this project was yours.

بهتر حرف دهنت رو بفهمی من اصلاً با شما صحبتی نکردم.

You had better **watch your mouth**, I haven't spoken with you.

بهتره بهش فکر نکنی، بعداً بهش زنگ می زنم.

You had better not think about it, I am calling him later.

منظورت اینه که شام نخوردی!

You mean you haven't eaten dinner!

مادرت گفت شام خوردی.

Your mother said you **had** eaten dinner.

بزمنم به تخته خوب موندی، اصلاً متوجه نشدم شما برادرین.

Touch the wood, you have carried your age very well, I didn't realize you were brothers.

چرا در رو قفل نکردی؟ می بایست در رو قفل می کردی.

Why haven't you locked the door? You should have locked the door.

شب گذشته فکر کردم که مادرت در رو قفل کرده.

Last night I thought your mother had locked the door.

پدرم فکر کرد داری تقلب می کنی.

My father thought you were cheating.

متوجه نشدم دوشنبه هست.

I didn't realize it was Monday.

روزم رو ساخت رفتیم شنا.

It really made my day going swimming.

سلام دوستان!

Hello my friends!

خیلی خوشحالم می بینمت.

It's really nice seeing you.

بهتره آرام باشی، به پلیس زنگ زدم.

You had better calm down, I have called the police.

بهتره به پلیس زنگ نزنی خیلی خطرناکه.

You had better not call the police, it's very dangerous.

مجبورم با پدرم قبل از اینکه برسه خونه صحبت کنم.

I gotta speak to my father **before** he arrives home.

فکر می کنم بهتره الان برم.

I think I should be going now.

بهتره جلسه رو به تعویق بندازی.

You had better postpone the meeting.

بهتره طلاق نگیری، **به نفع نیست.**

You had better not get a divorce; **it's not on your benefit.**

چه اشتباهی کردم!

What a mistake I have made.

می بایست جلسه رو کنسل می کردم.

I should have canceled the meeting.

have to باید در حال
می بایست should have باید در گذشته

متوجه نشدم جلسه رو کنسل کردی.

I didn't realize you had canceled the meeting.

پدرت فکر کرد می خوام پرسنل رو اخراج کنم.

Your father thought I was gonna fire the staff.

حدس بزن کی رو دیروز دیدم؟

Guess who I saw yesterday?

شما رو از جایی نمی شناسم؟

Don't I know you from somewhere?

اسمت خیلی آشناست ولی یادم نمی آدش.

Your name rings the bell but I can't put a face to it.

شروع کنیم؟ شروع کنیم. سؤالی داری؟ سؤالی ندارم. شروع کنیم.

Shall we start? Let's start. Have you got any questions? I haven't got any questions. Let's start.

Vocabulary

چوب

Wood

آرام

Calm

تقلب کردن

Cheat

بزنم به تخته خوب موندی

Touch the wood; you have carried your age very well

بهتره حرف دهنت رو بفهمی

You had better watch your mouth

بهتره آرام باشی

You had better calm down

Context

برادرم از دانشگاه اخراج شد.

My brother was fired from the university.

همکارم به مهمونی دعوت شد.

My colleague was invited to the party.

پیتر جانت رو کشت.

Peter killed Janet.

جانث كشته شد.

Janet was killed.

پیتر جانت رو كشته.

Petter has killed Janet.

جانث كشته شده.

Janet has been killed.

پدرم دعوتت كرد.

My father invited you.

پدرم دعوتت كرده.

My father has invited you.

پدرم دعوت شد.

My father was invited.

پدرم دعوت شده.

My father has been invited.

از پدرت درخواست كردم اینجا بمونه.

I have asked your father to stay here.

دیشب از پدرت خواستم اینجا بمونه.

present perfect passive

محرک حال کامل مجهول: شده

نکته مهم: تفاوت حال کامل مجهول و حال کامل استمراری

congratulation general you have been promoted!
جمله پسیو در بازی جنرال

جملات این درس دائم سویچ میشن بین:
معلوم و مجهول گذشته ساده
معلوم و مجهول حال کامل

I asked your father to stay here last night.

از من درخواست شد اینجا بمونم.

I was asked to stay here.

از من درخواست شده اینجا بمونم.

I have been asked to stay here.

در رو قفل کردم.

I have locked the door.

دیشب در رو قفل کردم.

I locked the door last night.

در قفل شد.

The door was locked.

در قفل شده.

The door has been locked.

خبرهای خوبی دارم. بهت بگم؟

I have got some good news. Shall I tell you?

می‌خواهی بدونی؟

Would you like to know?

می‌خواهی بشنویش؟

Would you like to hear that?

مشتاقم بشنوم.

I am **eager** to hear that.

مشتاقم بشنوم. (آمریکایی)

I am **keen on** hearing that.

ذوق و شوق دارم بشنوم.

I am enthusiastic about hearing that.

سه صفت با یک معنی
ولی با حرف اضافه‌های متفاوت

make something ساختن چیزی

make somebody something منصوب کردن کسی به سمتی

make somebody verb کسی را به انجام فعلی وادار کردن

به تازگی معاون مدیر شدم.

I have just been made **assistant manager**.

شوهرت من رو منشی کرد.

Your husband made me a secretary.

شوهرت من رو منشی کرده.

Your husband has made me a secretary.

برادرت رو مدیر کردم.

I have made your brother a manager.

برادرت رو دیروز مدیر کردم.

I made your brother a manager yesterday.

برادرت مدیر شد.

Your brother was made a manager.

برادرت مدیر شده.

Your brother has been made a manager.

برادرت من رو دستیارش کرد.

Your brother made me his assistant.

برادرت من رو دستیارش کرده.

Your brother has made me his assistant.

شوهرم دستیار شد.

My husband was made your assistant.

شوهرم دستیار شده.

My husband has been made your assistant.

برادرت معاون مدیر شده.

My brother has been made assistant manager.

بلاخره بعد از ده سال، شوهر^۴ رییس شرکت شد.

Finally after 10 years, my husband was made the **chairman** of the company.

بچه ارشد خانواده = سینیور
بچه اخر خانواده = جونیور

شوهرت رو پارسال رییس هیات مدیره کردم.

I made your husband the chairman of the company last year.

من دیروز پدرت رو معاون ارشد مدیر کردم.

I made your father senior assistant manager yesterday.

پسرم **کارمند برجسته** سال شد.

My son was made the **brilliant employee** of the year.

بهتره آروم باشی، بهت می گم.

You had better calm down, I am telling you.

شریکم بهم یه قرارداد توی شرکت خارجی **پیشنهاد داد**

My partner **offered me** a contract in the foreign company.

به برادرت یه قرارداد تپل توی شرکت خارجی پیشنهاد دادم.

I have **offered** a **handsome** contract **to your** brother in a foreign company.

یه سمت خوبی توی دانشگاه هاروارد بهم پیشنهاد شده.

I have been offered a good position at Harvard University.

پدرم از زندان آزاد شده.

My father has been **freed** from prison.

بذار یه خبر خوب بهت بدم.

Let me give you **good news**.

ازم برای حضور در جشنواره دعوت شده.

I have been invited to **attend** the **festival**.

دوستم برای شرکت در این جشنواره **دعوت** کرد.

My friend invited me to attend this festival.

برادرت رو توی شرکت ترفیع دادم.

I have promoted your brother in the company.

دیروز توی شرکت بهم ترفیع داده شد.

I was promoted in the company yesterday.

بهم توی شرکت ترفیع داده شده.

I have been promoted in the company.

آقای رابینسون در یه مراسم جایزه نوبل رو بهم اهدا کرد.

Mr. Robinson awarded me a noble prize in a ceremony.

جایزه نوبل در یه مراسم به پسرم اهدا شد.

My son was awarded noble prize in a ceremony.

شوهرم به قسمت فروش منتقل شده.

My husband has been transferred to the sales department.

مشتاقم بدونم.

I am eager to know that.

بهتره آرام باشی، بهت می گم.

You had better mellow out, I am telling you.

رییسم حقوقم رو زیاد کرده.

My boss has increased my salary.

حقوقم زیاد شده.

My salary has been increased.

برعکس خبرهای بدی دارم.

On the contrary, I have got some bad news.

خدای من چی شده؟!

Oh, dear what is it?

از ترس دارم می لرزم.

پاسخ درست هر جمله

I have got some good news.
Really? What is it?

I have got some bad news?
Oh dear! What is it?

It is sending shivers up to my spine.

شوهرم تو تظاهرات بازداشت شد.

My husband was arrested in demonstration.

اعتراض کردن protest
تظاهرات کردن demonstrate
تظاهرات کردن زیر مجموعه اعتراض
کردن است

پلیس پدرت رو توی تظاهرات بازداشت کرده

The police **have** arrested your father in demonstration.

توی مهمونی بودم، یه عده ناشناس بزور دیشب ریختن توی مهمونی.

I was at the party; some stranger **broke into** ~~my house~~ at the party last night.

توسط یه عده ناشناس دیشب بزور به خونه ام حمله شد

My house was broken into **by** some stranger last night.

پلیس دیشب پدرم رو الکی زندانی کرد.

The police **imprisoned** my father **without any reason** last night.

پدرم زندانی شده.

My father has been imprisoned.

پدرم الکی زندانی شد.

My father was imprisoned without any reason.

هواپیمایی **حامل** یسری خبرنگار دیروز توی اقیانوس سقوط کرد.

A plane **carrying** some reporters **crashed** in the ocean yesterday.

دیروز دستیار مدیر شدم.

I was made assistant manager yesterday.

بتازگی دستیار مدیر شدم.

I have just been made assistant manager.

همه مدارکم رو گم کردم.

I have lost all my documents.

همه مدارکم گم شد.

All my documents were lost.

Vocabulary

چیزی رو ساختن

Make something

منسوب کردن/سمتی دادن/ کسی رو کاره کردن

Make somebody something/appoint

کسی رو به کاری وادار کردن

Make somebody do something

مدیر

Manager

معاون مدیر

Assistant manager

ارشد

Senior

معاون ارشد مدیر

Senior assistant manager

کارمند (ارباب رجوع نمی بیند)

Clerk

کارمند (ارباب رجوع رو نمی بیند)

Employee

ارباب رجوع

Client

پیشنهاد دادن

Offer/ suggest

قرارداد

Contract

قرارداد تپل

Handsome contract

سود

Profit

آزاد شدن

Set free/ free

افزایش یافتن

Increase

کاهش یافتن

Decrease

ترفیع یافتن

Promote

ترفیع/آگهی تبلیغاتی تلویزیونی

Promotion

تبلیغات زیر نویس تلویزیون

Teaser

تبلیغاتی رو که یه شرکت برای حمایتی جایی مثل تیم ملی استفاده می کنه

Sponsor

آگهی چاپی

Advertisement (ad)

جایزه

Price

اهدا کردن

Award

مراسم/جشن

Ceremony

نخاع

Spine

لرز

Shiver

بازداشت کردن

Arrest

تظاهرات

Demonstration

اعتراض

Protest

غریبه

Stranger/ unknown

حمله کردن

Attack

وارد شدن

Enter

بزور وارد شدن

Brake into

زندان

Prison

زندانی

Prisoner

زندان بان

Jailer

زندانی کردن

Imprison

حبس

Imprisonment

مشتاقم بشنوم

I am eager to hear that.

مشتاقم بشنوم (آمریکایی)

I am keen on hearing that.

ذوق و شوق دارم بشنوم.

I am enthusiastic about hearing that.

از ترس دارم می لرزم.

It is sending shivers up to my spine.

Conversation text

A: I have got some good news.

B: Really, what is it?

A: I have just been made assistant manager.

B: Assistant manager, really?! That's fantastic. You must be thrilled.

A: Yes, I am.

B: well, Congratulations. I am very happy to hear that.

A: Thanks.

3-You must be thrilled

Context

خبرای خوبی دارم.

I have got some good news.

واقعاً، چی شده؟!

Really, what is it?

معاون مدیر شدم. به تازگی

I have just been made assistant manager.

معاون مدیر، واقعاً؟!

Assistant manager really?!

فوق العادست.

When you hear a good news

That's fantastic that is fabulous

خبرای بدی دارم.

I have got some bad news.

خدای من چی شده؟!

Oh dear, what is it?!

شوهرم لا به لای دخترا گم شده.

My husband has been lost among the girls.

خیلی بده.

When you hear a bad news

That's awful.

خیلی گنده.

That's dreadful.

از خوشحالی باید بال در بیاری.

You must be thrilled.

توی پوستم نمی گنجم.

I am on the top of the world.

باید خیلی غمگین باشی.

You must be very sad.

آره هستم.

Yes, I am.

خب، مبارکه!

Well, congratulations.

بی نهایت ممنونم.

Thank you very much indeed.

خوشحالم.

I am happy.

دارم بال در می آرم.

I am thrilled.

توی پوست خودم نمی گنجم.

I am on the top of the world.

درجه های خوشحالی
1) i am happy

تولدت مبارک.

Happy birthday!

ازدواجتون مبارک.

Happy wedding!

ولنتاین مبارک.

Happy valentine!

روز شکر گذاری مبارک.

Happy thanks giving!

congratulations مبارک
happy something به چیزی مبارک

تسلیت من رو بپذیر.

Accept my condolences.

ممنون از همدردیت.

Thanks for sympathizing.

این پاسخ "خیلی متأسفم که می شنومش" است

this is answer for "i am sorry to hear that"

خیلی خوشحالم که می شنومش.

I am very happy to hear that.

خیلی متأسفم که می شنومش.

I am very sorry to hear that.

تقاضای به سفارت پذیرفته شده.

My **application** to the embassy has been accepted.

برادرم توی تصادف کشته شده.

My brother has been killed in the accident.

چه بد، باید خیلی غمگین باشی، تسلیتم رو بپذیر، از شنیدنش خیلی ناراحتم.

That's awful, you must very sad. Accept my condolences; I am very sorry to hear that.

پدرم لاتاری آمریکا رو برده.

My father has won the **US lottery**.

از خوشحالی باید بال در بیاری، ده ساله منتظر این خبر بودی.

You must be thrilled; you have been waiting for this news for ten years.

پدرم توی بیمارستان بستری بود.

My father was bed ridden in the hospital.

دکتر پدرم رو **بستری کرده**.

The doctor has **laid up** my father.

نباید از این استفاده کنی
چون این همیشه با تویی میاد

پدرت رو دیروز توی بیمارستان بستری کردم.

I laid up your father in the hospital yesterday.

پدرم توی بیمارستان بستری شده و دکتر می خواد **جراحی** کنه.

My father has been laid up in the hospital and the doctor is gonna **operate** him.

پسرم از شرکت اخراج شده، دو ماهه علاف می گرده.

My son has been fired from the company; he has been **standing about doing nothing** for 2 months.

Vocabulary

فوق العاده

Fantastic

محشره

Fabulous

فوق العاده

Wonderful

گند / بد

Awful

وحشتناک

Thriller

هیجان زده

Thrilled

تبریک گفتن

Congratulate

تبریک

Congratulation

مبارکه

Congratulations

بوقلمون

Turkey

بستری کردن

Lay somebody up

علاف گشتن

Someone stands about doing nothing.

ضربه زدن

Strike

خیلی بده

That's awful.

خیلی گنده

That's dreadful.

از خوشحالی باید بال در بیاری.

You must be thrilled.

توو پوستت نمی گنجی.

I am on the top of the world.

باید خیلی غمگین باشی.

You must be very sad.

Proverb

تا تنور داغه نون رو بچسبون.

Strike while the iron is hot.